



سرسرگرد

« لیلیاسکویی

شب‌های جمعه که دور هم جمع می‌شدیم، وقتی عمو ابراهیم خارج بود، روی یک خط، سوار دوش هم با تمام توان سعی می‌کردیم که خودمان را در آن مانیتور فسقلی بچپانیم تا هم عرض ارادتی کرده باشیم، هم عمو یادش بماند که ما چه قدری شده‌ایم تا بلوز کوچک و شلوار تنگ نیاورد تا احتمالاً بدهیم به یکی بعد از خودمان!

گاهی وقت‌ها آنقدر نعمت دم دست و برایت فراهم است که یادت می‌رود اصلاً ببینی‌اش، چه برسد به شکر کردن. اصلاً تا بخوای بشماری، شب می‌شود و فردایش روز از نو و روزی از نو. تازه گاهی غرولند هم می‌کنی که: چرا در گنجه بازه، چرا دم گربه‌درازه؟!

اصلاً گاهی یادت می‌رود که پایی داری برای دویدن، پدري داری برای همراهی، پارکی داری برای نفس کشیدن، آقای ورزشی داری برای یک‌یک دودو سه‌سه کردن، حلیمی داری برای خوردن!

اصلاً ماسکی داری برای زدن و الکلی برای تار و مار کردن. درست است که امسال عمو ابراهیم نیامد و هیچ بلوز و شلواری هم رد و بدل نشد، اما همه در کنار هم بزرگ شدیم. اگر با وجود این همه پروتکل و قرمزی و وضعیت بحرانی، میزبان این ویروس تاج‌دار شدیم، کسی بود که نگران حالمان باشد و برایمان ختم «امن یجیب» بگیرد. خدایا! ...

با همین ویروس نشانمان دادی که نعمت‌هایت را چه ارزان در اختیارمان گذاشته‌ای که اگر به ما بود، باید برای هر کدام بهای سنگینی پرداخت می‌کردیم و تو جقدر آسان می‌گیری. این روزها هم خواهند گذشت که تو خود می‌فرمایی: «از پس هر سختی، گشایشی است ...»

گاهی وقت‌ها آنقدر نعمت دم دست و برایت فراهم است که یادت می‌رود اصلاً ببینی‌اش، چه برسد به شکر کردن. اصلاً تا بخوای بشماری، شب می‌شود و فردایش روز از نو و روزی از نو. تازه گاهی غرولند هم می‌کنی که: چرا در گنجه بازه، چرا دم گربه‌درازه؟!

مثل روزهایی که به اصرار بابا از خواب بیدار می‌شدی و دوتایی با هم می‌رفتید ورزش، نه خیلی دورها که همین پارک سر کوچه که صبح به صبح آقای می‌آمد و ما را ورزش می‌داد و برای پر کردن ساعت کارآموزی‌اش، از ته دل ما را یک‌یک دودو سه‌سه، این طرف و آن طرف می‌کرد و وقتی خوب خواب را از سر ما می‌پراند، دست از سر ما برمی‌داشت.

در راه برگشت هم بابا دو تا نان سنگک کنج‌دی و یک کاسه حلیم می‌گرفت و هر چه یک‌یک دودو سه‌سه کرده بودیم، می‌رفت پی کارش!

از ماسک چند لایه خبر نداشتیم، اما مثل این فیلم‌های وسترن، در جیب‌هایمان الکل جاساز کرده بودیم که بشمار سه، الکل را بیرون بکشیم و مثل مرد عنکبوتی فیش‌فیش کنان تاج و تخت این ویروس تاج‌دار را در هم بشکنیم!

چقدر یکی به دو می‌کردیم سر اینکه مامان بی خیال ما بشود که آخر هفته فلان مهمانی نرویم و بمانیم خانه که یک دل سیر «پلی‌استیشن» بازی کنیم؛ بدون نصیحت‌های ۳۰ ثانیه به ۳۰ ثانیه بابا که: «چه خبرته؟! آخرش هم هیچی نمی‌شه این بچه!»

از مسافرت‌ها که دیگر بگذریم ...

پسر اقدس خانم راحت می‌آمد خانه‌مان و راحت‌تر از آن، خوردن آش نذری هر ماهشان بود که در کنار هم بدون هیچ فاصله‌ای و با یک تکه بربری می‌شد ناهارمان؛ بدون ماکروفر و هیچ ماده ضدعفونی‌کننده‌ای!